

پیوند

اینجا گیاه هرزه خود روی بی ثمر
با بوته های خار
پیوند خورده است
اینجا چراغ لاله خونین آرزو
از تند باد یأس
دیری ست مرده است
اینجا درخت بید
کز خون پاک قلب زمین نوش کرده است
اکنون که زیر جلد درشت و سیاه خویش
چون غول چاق و خیره سری جوش خورده است
احسان مادرانه این خاک پاک را
با ننگ جاودانه فراموش کرده است
در سایه فسرده گی سرد برگ بید
یک باغبان پیر
آسوده، بی خیال
دیری ست خفته است
تک بوته های وحشی گل گرچه رسته اند
اما هزار حیف
کز دست گرم نور طلایی آفتاب
آنسان که می سزد
در عمر خویش هیچ نوازش ندیده اند
چون چتر شاخ بید
بر گاهواره های غم آلود غنچه ها
افکنده سایه ، سرد
چون کوه رنج و درد
زین روی هر کدام
افسرده و خنک زده و ناشگفته است
در دست و پای نازک بالندگی و رشد
زنجیر تاب خورده پیچک تنیده است
دیوار های باغ که از دست برف و باد
از پا نشسته اند
دیگر بروی دزد
دیوار نیستند
دیگر به چشم حرص چپاولگران باغ
چون خار نیستند

هر روز دزد تشنه لب از دور دست ها
آید ز خون باغ کشد ساغر شراب
بی آنکه باشدش ز هیاهوی باغبان
یکذره اضطراب
در هر قدم هزار امید نهفته را
با پای کور خویش لگد مال میکند
با میده بیز سنجش غارتگرانه اش
تخم تلاش را که زده ریشه زیر خاک
از خاک بر کشیده و غربال می کند
هر چند شعله های ستم سوز ناله ها
در رهرو گلوی غم غنچه جوان
چندین گره زده
اما به گوش خار
حرفی نگفته است
رازش نهفته است

داود "سرمد"

